



برای زندگی بهتر

تئوری‌های عدالت
و اخلاق در دنیای اجتماعی

اولاً نیازمند این توانمندی است که به دیگران اهام
پیشنهاد نماید و دیگر همکاری کرده و طوری آنها را
سازمان دهد، کند که فعلی عادلانه را به انجام رسانند
این امور، توان رفتاری هر جامعه متضمن است که از
طریق آنها شهروندان آزاد به واسطه انجام امور مورد
نیاز خود بدون رجوع به حکومت تعیین خود
حکومت گردانی کنند.

شهروندی که تشریح مسامی دارند، کوشش‌های
خود را به مثابه «فرازی» می‌داند که در جامعه
آزاد، در وقت دانشمند یا انجام وظیفه شهروندی خود
نسبت به اندیشیدن و عمل برای یکدیگر توصیف
می‌کنند این واقعیت که چنین عملی تنها با مسامی
دیگران قابل تحقق است، دلیلی است برای تعریف آن
به مثابه نوع خاصی از عدالت چنین تعریفی مستلزم
آن است که محدوده وسیع‌تری برای توانمندی‌های
اجتماعی در نظر بگیریم و آن را به مجموعه افعال
مربوط به عدالت فردی منحصر نکنیم.

دومین ویژگی‌ای که بر عدالت اجتماعی درست
فهمیده شده مترتب است آن است که به خیر
جامعه منتهی می‌شود نه صرفاً به منفعت فردی
خاص، شهروندان می‌توانند گروهی آیند و مثلاً در
روزهای خاص در امر ساخت مدرسه، ساختمان
یا پارک پیشگام شوند. همچنین در شهرهای مدرن
به دلایل علم‌انگیزه چیزی را به حراج بگذارند
زمین بسازی را بازسازی کنند، محیط زیست
را پاکسازی کنند و یا به هزاران مقصود دیگر که
تصورات اجتماعی شان آنها را بجان سوق می‌دهد.
بپردازند. بنابراین دومین معنایی که در آن این شیوه
عدالت‌ورزی، تئوری اجتماعی «فایده‌مندی» بودن
متعلق آن است که به نفع صورت آن از آغاز متضمن
خیر دیگران است.

خصوصاً به منظور این تعریف از عدالت اجتماعی
این است که طبیعتی خشن دارد به طوری که هم
برای افراد چپ و هم برای راست و هم میسر و هم
تسری دارد نیز حوزه فعالیتش می‌تواند فعالیت
طلب، دین، سیاست اقتصاد فرهنگ و... باشد و کل
طیف فعالیت‌های اجتماعی انسانی را در بر گیرد.
فصلیت عدالت اجتماعی اجازه می‌دهد افرادی که
از ادای نیک طرفه به احکام عملی متخلف حتی
متخلف یکدیگر در برابر معنای مادی غیر جمعی
و نحوه حصول آن دست بیاورند. چنین تخلف‌هایی
موضوع علم سیاست هستند.

ما باید در معنای از اصطلاح عدالت اجتماعی «را
که به منش‌های (یعنی فضایل) افراد تعلق نمی‌گیرد
از دور خارج کنیم عدالت اجتماعی یا فضیلت است.
صفتی برای افراد یا در غیر این صورت امری تقلبی
و گول‌زننده.

اگر تو کویل درست گفته باشد که حاصل مشارکت
قانون نخستین دو کراسی است، چنین خواهد بود
که عدالت اجتماعی فضیلت اصلی دو کراسی است
چرا که عدالت اجتماعی شیوه نهادینه کردن اصل
مشارکت و همکاری در افعال و اعمال روزمره است
غفلت از این امر به گفته ما یک نتیجه ناپایمانی اخلاقی در
بی‌درد.

یکی از بزرگترین نقصان‌های عصر ما این است که
ما فاقد بردباری و باور لازم برای ساختن سازمان‌هایی
خردگفتم‌گشته هستیم که به منظور دفاع از ارزش‌های
متعالی شکل می‌گیرند سازمان‌هایی که مستقیماً
از دولت می‌خواهند تا با ایجاد آوازه‌های حاصل از
اجرای هر آنچه را که مطلوب اکثریت است بر آورده
سازند.

اما هیچ چیز نمی‌تواند تأثیر مخرب‌تری بر
مشارکت واقعی شهروندان داشته باشد، آنکه که
حکومت به جای اینکه صرفاً چارچوبی مألوفی
برای رشد خودخواهانه افراد به دست دهد خود
محور شده و مسئولیت تدارک تمام نیازهایی را که
می‌توانند به واسطه کوشش جمعی اکثریت بر آورده
شوند بر عهده بگیرد.

آنگاه چه باید کرد؟

منبع:

و احساس مسئولیت‌های اخلاقی، کسی را به طور
مستقیم به چالش نمی‌کشند. در دوران مدرن،
تئوری‌های عدالت درکی به ظاهر عقلانی از امور
را تبلیغ می‌کنند و از فرد می‌خواهند که به اتکالی
دوری‌های عقیدتی و اخلاقی، به‌شماره‌های آورد
اصاحر نهایت و در مقام عمل آنها این نظر را بر فرد
تحمیل می‌کنند که بر اساس آموزه‌های مدین
و معیارهایی که نظریه‌پردازان و مدافعان انسانی
آن تئوری‌ها به‌زعم خود و با هر فکری‌های آنها را
صریح و عادلانه تصور کرده‌اند جایگزینی دوری
فردی - اخلاقی خود سازند در اینجا است که فرد
در متن باور به چنین تئوری‌هایی وجود فردی خود
را در وجود اجتماعی خویش به تعطیل می‌برد. در
اینجا این فرد نیست که هیچ‌کس را به تعظیم خود
و انانیت‌های می‌بخشد بلکه این صاحبان و مدافعان
قدرتند آن تئوری‌ها هستند که این هیچ‌کس را به
هر فکری‌های و با هر نبی ناعادلانه می‌بیند و به طور
غیر مستقیم این فکر را در جامعه لقا می‌کنند که
فرد هم نباید آنها را عادلانه ببیند و به هر طریقی
باید برای تغییر آن هیچ‌کس تلاش و مبارزه کرد.
عدالت نمی‌تواند جایگزین درک اخلاقی فردی از
امور شوند زیرا آنها تنها در رابطه با وجود اجتماعی
انسان و نقش فرد در سازمان‌های امور اجتماعی،
دلای توضیحات و رهنمودهای معینی هستند این
توضیحات و رهنمودها دلای آن ساخت و پرداخت
نمی‌شوند که مابیه در تأملات اخلاقی در درک فردی از
مسائل اخلاقی افکند. این نکته را نباید فر یاد برد
که وجود فردی انسان در وجود اجتماعی او قابل
تحلیل نیست علاوه بر این اقتضای اقتضای دیگری نیز
بر ساز و کار این تئوری‌ها وارد است و آن این است
که اگر انسان بر مبنای قضاوت‌های اخلاقی رویه
سوی تئوری‌های عدالت آورده‌اید بتواند بر این مبنا
نیز هر گاه که بخواهد از این تئوری‌ها فاصله بگیرد
انتمحلال وجود فردی در وجود اجتماعی انسان
را از این مرجع نهایی اخلاقی محروم می‌سازد.
بنابراین مشاهده می‌کنیم که حتی در سطح
دقیق و منسجم یک تئوری، عدالت به ما کمک
نمی‌کند تا دوری معینی در مورد عملی کنشی‌ها
و بر خوردهای خویش داشته باشیم از این رو، در
کنار آن ما نیازمند توجه کامل به بایسته‌های
اخلاقی نشأت گرفته از وجود فردی خود و یادمان
گهی هستیم.

در مجموع درک ما از عدالت - چه در شکل واضح
و دقیق آن و چه در شکل مبهم و روزمره آن - بر
دوری‌های ما در مورد نهاد‌های اجتماعی و شکل
بر خوردهای مادر جامعه اثر می‌گذارد. در وضعیت
معمولی ما هیچ‌کس را و ادب و رسوم اجتماعی را
بدان گونه که هستند رعایت می‌کنیم اما آن
هنگام که آنها را بر اساس معیارهای خود شروع
و نظریه‌های خود می‌تکلیف می‌یابیم اگر به توجه به فضیلت
اجرائی آنها و ترس از مجازات در اثر عدم رعایت
آنها - به آنها گردن می‌نویسیم یا از دنبال کردن آنها
سر می‌بریم. در موارد خاصی هم به طور مستقیم
برای تغییر آن هیچ‌کس را به‌زعم ما با معیارهای
عدالت متخلفان دارد فعالیت و مبارزه می‌کنیم
فعالیت و مبارزه‌ای که ممکن است تئوری زندگی
ما را تحت شعاع خود قرار دهد. در جوامع اولیه هم
عدالت معیاری بوده است که انسان‌ها هیچ‌کس را
اجتماعی و ادب و رسوم و قواعد و قوانین حاکم
بر جامعه خود را با آن می‌سنجیدند. ولی در آن
جوامع برخلاف دوران مدرن که بحث‌های تئوری‌های
عدالت است عدالت در حال‌های از رمز و راز مخفی
پوشیده بود و دل‌های منشی الهی محسوب می‌شد
تا بدان حد که این اعتقاد وجود داشت که اعمال
بی‌نقشه و ذلتا عادلانه و نیکو نیستند بلکه تأیید
الهی است که امر با عدالتی را عادلانه و درست
می‌سازد. در اینجا عدالت به عنوان معیاری مستقل
 مطرح نبوده ولی دوران مدرن، دوران شکوفایی
تئوری‌های عدالت است. در همین ۱۰۰ ساله اخیر،
تئوری‌ها و آیدئولوژی‌های بی‌شماری از لیبرالیسم و
سوسیالیسم گرفته تا نالیبرالیسم و دانشیسم در حال
وقایت برای جلب توجه عوام به دید آرمانی خود
از هیچ‌کس و ساختار اجتماعی بودند. اکثر این
تئوری‌ها و آیدئولوژی‌ها در عمل یک تئوری جامع
عدالت هستند. آنها نه تنها دید مشخصی از یک
جامعه آرمانی دارند بلکه درک معینی نیز از رابعی
تحقیق آن دارند.

یکی از مسائل فکری فیلسوفان و معلمان
اجتماعی از افلاطون گرفته تا کانت و مارکس
لوتر کینگ همواره نقد و بررسی هیچ‌کس‌های
اجتماعی موجود بوده است شاید تصور شود
که چون فرد در متن قواعد و ادب اجتماعی
رشد می‌کند و به عبارتی اجتماعی می‌شود
خود به‌خود تعلیمی هیچ‌کس‌های اجتماعی را بر حق
ترست می‌تواند ولی باید گفت از آن رو که مجموع
هیچ‌کس‌های اجتماعی یک کل ثابت و همگن را
تشکیل نمی‌دهند همه افراد به یک صورت در
مرض هیچ‌کس‌های واحد قرار نمی‌گیرند و به
این ترتیب به طور یکسان قواعد اجتماعی را
پذیرا نمی‌شوند. در گمان زمان برخی هیچ‌کس‌های
اجتماعی تغییر می‌کنند و در تناقض و تضاد با
دیگر هیچ‌کس‌ها قرار می‌گیرند در این وضعیت فرد
می‌تواند برخی هیچ‌کس‌ها را بر اساس باور به برخی
هیچ‌کس‌های دیگر شروع و تداوم و خود را معاند
از رعایت آنها بداند بدون شک در این میان او
دل‌های معیارها و گزینش‌های خاص خود خواهد بود.
در این رابطه و به طور کلی این سؤال پیش می‌آید
که فرد به توجه به چه معیار کسی‌ای این فضیلت
را انجام می‌دهد. نظر به پی‌در پی درازان اجتماعی برای
توجه این گونه رفتار انسان‌ها و نیز نقد و بررسی
هیچ‌کس‌های اجتماعی، دست به تدوین تئوری‌های
عدالت زده‌اند تا معیاری معین و دقیق برای سنجش
درستی و حقیقت هیچ‌کس‌های موجود در اختیار
داشته باشند به وسیله این تئوری، آنها به توصیف
نظامی معین از هیچ‌کس‌های اجتماعی می‌پردازند
که به‌زعم آنها می‌تواند به بهترین نحو ممکن خیر و
یکدیگر را برای همگان در جامعه فراهم آورد. در یک
کلام، یک تئوری عدالت درک معین و مشخصی را
از یک نظام ایدئال هیچ‌کس‌های اجتماعی به نمایش
می‌گذارد این نظام ممکن است از نظر منتقدان
تخیلی و یا حتی ناعادلانه و ظالمانه معرفی شود
ولی تا جایی که یک نظام ایدئال معرفی می‌شود
تئوری مدافع آن نظام - ایدئال را می‌توان تئوری
عدالت خواند بنابراین تئوری‌های عدالت در پی
ایجاد نظامی ایدئال برای نه زستن بلکه به زستن
هستند می‌توان گفت که به‌زعمی در سطح
زندگی فردی و جمعی، متضمن مفهومی از عدالت
است. سازمان‌دهی جوامع خواهد ناخواه بر اساس
مفهومی از عدالت استوار بوده است به بیان دیگر،

روزنامه
۵۷